

بررسی نظریه «عرفی بودن زبان قرآن»

aryan@qabas.net

حمید آریان / دانشیار گروه تفسیر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۶/۳/۲۱

دریافت: ۹۵/۱۱/۱۹

چکیده

یکی از نظریه‌های مطرح در باب زبان قرآن، نظریه «عرفی بودن زبان قرآن» است. این مقاله به روش عقلی - تحلیلی می‌کوشد تا حد ممکن، با توجه به ممیزات زبان عرفی، نظریه یادشده را تحلیل و ارزیابی کند. حاصل بررسی نشان می‌دهد که از میان تلقی‌های چهارگانه از عرفی بودن زبان قرآن، سه تلقی مردود و با اوصاف قرآن ناسازگار است که عبارتند از: ۱. عرفی بودن به معنای «همزبانی قرآن با مخاطبان»؛ ۲. عرفی بودن به معنای «تنزل بیان وحی در حد درک مردم عصر نزول»؛ ۳. عرفی بودن به معنای «سخن گفتن وحی بر اساس انگاره‌های خلاف واقع». اما عرفی دانستن زبان قرآن به مفهوم «سود جستن قرآن از قواعد و خصایص زبان مخاطبان» امری معقول و قابل دفاع است. قرآن تنها در حوزه بیان احکام عملی، زبانش عرفی است، آن هم با شرط پیراسته بودن از نقایصی همچون مسامحه و سهل‌انگاری، اختلاف و ناهمخوانی، نازل بودن سطح مفاهیم و مطالب، اما زبان تمام آیات آن عرفی نیست. استفاده از مجاز، کنایه و استعاره در قرآن هم زبان آن را عرفی نمی‌کند. «به لسان قوم» بودن وحی قرآنی به معنای بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن نیست، بلکه به معنای انعکاس حوادث تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی جامعه عصر نزول در قرآن، به شکل گزینشی و بر مدار پالایش و تصحیح است.

کلیدواژه‌ها: زبان دین، زبان قرآن، زبان عرفی، زبان فنی، لسان قوم، فرهنگ زمانه در قرآن.

مقدمه

نشده است. در نتیجه، در نفی و اثبات این نظریه نسبت به قرآن، معمولاً با ابهامات و اشکالات فراوانی روبه‌رو هستند. مقاله حاضر تلاش دارد تصویری از عرفی بودن زبان قرآن، از منظر مبحث زبان دین ارائه کند. بدین منظور، ابتدا به مفهوم «زبان عرفی» و ویژگی‌های آن پرداخته و سپس تلقی‌ها و احتمالات مختلف از عرفی بودن زبان قرآن را ارائه و انطباق آنها را بر زبان قرآن بررسی کرده است و در انتها، رابطه عرفی بودن زبان قرآن را با «به زبان قوم بودن» آن آشکار می‌کند و شبهه بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن را در این ارتباط پاسخ می‌گوید.

زبان عرفی

مقصود از «زبان عرفی» همان زبان معمول و متداول در بین عموم اقشار یک جامعه است که در خلال ارتباطات روزمره و عادی و به منظور تأمین نیازهای اساسی، آن را، چه در گفتار و چه در نوشتار به کار می‌گیرند. به دیگر سخن، «زبان عرفی، زبان عمومی توده‌های مردم در طبقات گوناگون اجتماعی... است که با آن صحبت می‌کنند و مطالب خود را به دیگران منتقل می‌کنند» (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۶، ص ۱۱). این زبان به شدت متأثر از آگاهی، فرهنگ، عقاید و باورها، هنجارها، و آداب و سنن قومی، نژادی و منطقه‌ای است. نوع و شدت و ضعف تأثیر عناصر مذکور ممکن است از ناحیه‌ای تا ناحیه دیگر و برحسب تفاوت شرایط جغرافیایی و تمایزهای فرهنگی و قومی و مذهبی مختلف باشد. اما با این حال، زبان عرفی ویژگی‌ها و خصایصی کلی دارد که نوعاً در تمام جوامع به چشم می‌خورد. این خصوصیات عامل تمایز زبان عرفی از غیر آن است. این نکته را هم باید یادآور شویم که به لحاظ تاریخی،

یک پرسش اساسی درباره زبان قرآن این است که آیا زبان قرآن زبانی عرفی است یا فراعرفی و فنی و تخصصی؟ به دیگر سخن، آیا قرآن به زبان و شیوه سخن گفتن رایج در بین عموم مردمانی که مستقیماً طرف خطابش بوده‌اند، مطالب و مقاصدش را بیان کرده یا به زبان و سبک خاص سخن گفتن عالمان و دانشمندان و با شیوه و اصطلاحات ویژه آنان افاده مقصود نموده است؟ یا اینکه قرآن هر دو زبان را به کار گرفته است؟ و یا هیچ‌کدام از آن دو را به کار نبسته است، بلکه زبانی مخصوص به خود دارد؟

این مقاله به روش عقلی - تحلیلی می‌کوشد تا حد ممکن، با نظر به ویژگی‌های زبان عرفی و تمایز آن از دیگر زبان‌ها، پاسخی برای پرسش‌های یادشده عرضه کند. در برخی مقالات، به شکل عام یا به صورت خاص، به نظریه «عرفی بودن زبان قرآن» توجه شده است که می‌توان آنها را به نحوی به عنوان پیشینه این مبحث لحاظ کرد؛ از جمله: بخشی از مقاله «مشکل ما در فهم قرآن» از عبدالکریم موسوی اردبیلی (۱۳۷۶)؛ دو مقاله «نظریه عرفی بودن زبان قرآن؛ کارایی‌ها و توهّمات» (۱۳۷۷)؛ «عرفی بودن زبان قرآن» نوشته جعفر نکونام؛ بخشی از مقاله «نظریه متعالی بودن زبان قرآن»، از محمد/براهیم ایزدخواه (۱۳۷۹)؛ مقاله «عرفی بودن زبان قرآن»، از زهرا اخوان صراف (۱۳۸۳)؛ و مقاله «زبان قرآن عرف عام و خاص» از محمدعلی رضایی اصفهانی (۱۳۸۸)؛ و نیز کتابی با عنوان بررسی نظریه عرفی بودن زبان قرآن (۱۳۸۰) تا حدی به این موضوع ارتباط دارد.

این آثار هر یک به فراخور موضوع و مجال، گوشه‌هایی از نظریه «عرفی بودن زبان قرآن» را آشکار ساخته‌اند. اما در این آثار، تصویر دقیقی از زبان عرفی و ویژگی‌های آن از منظر مبحث زبان دین و فلسفه دین ارائه

برای آن یاد شد، آیا می‌توان گفت که زبان قرآن زبانی عرفی است؟

دیدگاه عرفی بودن زبان دین از دیرباز، هم در بین اندیشمندان مسلمان و هم دانشمندان غربی مطرح بوده و طرف‌دارانی داشته است. اهل حدیث و ظاهرگرایان مسلمان بر این باور بودند که زبان دین و قرآن زبانی عرفی است. بر اساس تلقی مشهور از نظریه زبان عرفی، «زبان قرآن همان زبان تفاهم و تخاطب عرف عقلاست، و خداوند برای القا و ابلاغ پیام خود به مردم، طریقه و زبان دیگری جز آن را گزینش نکرده است» (ر.ک: خوئی، ۱۳۹۴ق، ص ۲۸۱). به بیان دیگر، «شارع مقدس در تعلیم و ابلاغ‌های خود، روش خاص و شیوه جدیدی را ابداع نکرده است و به همان شیوه عقلایی عمل نموده است» (ملکی میانجی، ۱۳۷۷، ص ۲۵).

بعضی دیگر در این زمینه نوشته‌اند:

در قرآن مجید، آیات فراوانی وجود دارد که از آنها استفاده می‌شود که قرآن یک کتاب ساده و برای عرف و عموم مردم آمده است... بنابراین، باید مانند تمام گفت‌وگوهای عادی و متعارف، معنای ظاهری آن منظور و برای عموم قابل فهم بوده باشد (ر.ک: نجمی و دیگران، بی‌تا، ص ۲۹۱).

برای تأیید این نظریه، گاه به آثار و اظهارات برخی دانشمندان اسلامی به عنوان شاهد برای عرفی بودن زبان قرآن استناد می‌شود که در ذیل، برخی از آنها را برمی‌شماریم:

یک. شاطبی (م ۷۹۰ق) معتقد است: قرآن بر اساس فهم اعراب عصر نزول نازل شده است. پس در تفسیر آن، نباید از عرف مستمر و معهود در نزد آنان عدول کرد یا فراتر رفت (ر.ک: شاطبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳). ظاهر این سخن آن است که زبان قرآن زبان عرفی، آن هم عرف مردم عصر نزول است.

بحث «عرفی بودن زبان دین و زبان متون دینی»، به‌ویژه در ادیان ابراهیمی از دیرباز مطرح بوده، اما در سده اخیر، بیشتر در محافل فلسفی و الهیاتی غرب در کانون توجه قرار گرفته و باب مباحث جدی‌تر را درباره کیفیت زبان دین گشوده است. برای نمونه، در یکی از اجلاس‌های واتیکان در سال ۱۹۴۳م، گفته شد که کتاب مقدس از شیوه بیان و تعبیرهای خاص اقوام باستان استفاده می‌کند و مفسران جدید باید در تتبعات خویش، کاملاً روحیه آن روزگاران دور دست را بسا کمک تحقیقات تاریخی، باستان‌شناسی، قوم‌شناسی و سایر علوم استدراک کنند تا دقیقاً پی ببرند و جوه و تعبیراتی که هریک از نویسندگان اسفار یا اناجیل در نگارش خود به کار برده‌اند، بواقع چه معنایی دارد (باربور، ۱۳۶۲، ص ۱۲۵).

الف. ویژگی‌های زبان عرفی

۱. در زبان عرفی، همیشه و همه جا، دقت و عمق را نمی‌توان یافت، به عکس، در آن مسامحه و مبالغه فراوان یافت می‌شود (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۶، ص ۱۱ و ۱۸).

۲. در زبان عرفی، باورها و دانستنی‌های عصر کاملاً مشهود است (همان، ص ۱۸). به عبارت دیگر، این زبان خصیصه‌های فرهنگی و قومی را با خود حمل می‌کند.

۳. این زبان در عین صراحت و روشنی (غالباً)، متضمن مجاز، تشبیه، کنایه و تمثیل است و در آن، همه کلمات و نسبت‌ها در معنای حقیقی خود استعمال نمی‌شوند (همان، ص ۱۱).

۴. برای فهم زبان عرف، آشنایی با لغت، اصول لفظی و دستوری و قواعد محاوره کافی است.

ب. نظریه «عرفی بودن زبان قرآن»

حال با توجه به مفهوم «زبان عرفی» و ویژگی‌هایی که

شده، و در ارزیابی، یکی را تا حد زیادی قابل تطبیق بر زبان قرآن دانسته و دیگری را فاقد این قابلیت شمرده‌اند. ایشان گفته‌اند: گاه «زبان عرفی» در مفهومی عام به کار می‌رود که شامل زبان استعاری، رمزی و کنایی و تمثیلی هم می‌شود و منظور از آن همین محاوراتی است که همه عقلا دارند (زبان عقلا). زبان عقلا، هم مشتمل بر مجاز است، هم تمثیل، هم نماد و هم تشبیه. در این صورت، زبان قرآن را تا حد زیادی می‌توان عرفی دانست. اما گاه منظور از «زبان عرفی» استعمال لفظ به طور مستقیم در معنای حقیقی است و هیچ مجاز و تشبیه و استعاره و کنایه‌ای در کار نیست. در این صورت، اصطلاح خاصی خواهد بود که لازم است ابتدا تعریف شود. اگر چنین باشد، زبان قرآن را نمی‌توان عرفی محض دانست (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۵، ص ۱۶).

برای روشن شدن بهتر دیدگاه «عرفی بودن زبان قرآن»، ابتدا تلقی‌ها و احتمالات مختلف را در این باره مطرح و پس از تحلیل مختصر، نقاط قوت و ضعف هر یک از آنها را بیان می‌کنیم (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: حسینی، ۱۳۷۵). سپس جمع‌بندی و نظریه مختار را در این زمینه ارائه خواهیم کرد.

تلقی‌های گوناگون از عرفی بودن زبان قرآن

تلقی اول: همزبانی با عرف

احتمال دارد مراد از «عرفی بودن زبان وحی» این باشد که وحی به زبان مردمی است که پیامبران از میان آنان و به سویشان برانگیخته شده‌اند. اگر زبانشان عبری است زبان وحی نیز عبری، و اگر عربی است عربی، و اگر فارسی است فارسی و... بر این اساس، «عرفی بودن زبان قرآن» به معنای وحدت زبانی آن با گویش مردم جامعه نزول؛ یعنی عربی بودن آن است.

دو ابن عربی (م ۶۳۸ق) در پاسخ به اینکه چرا قرآن به زبان عموم مردم است، می‌نویسد: از آنجا که قرآن به زبان عربی نازل شده است، بنابراین، باید همه ویژگی‌های این زبان را دارا باشد؛ یعنی تمام قواعد حاکم بر زبان عربی را مراعات نموده و در قالب‌های آنها سخن گفته است. از سوی دیگر، چون عرب در آن زمان بیشتر با محسوسات سروکار داشت و از مسائل عقلانی دور بوده، خداوند برای بیان معارف دین، با الفاظ مأنوس با ذهن آنها سخن گفته است؛ یعنی با استفاده از استعاره و مجاز و از راه تشبیه معقول به محسوس، معانی معقول و بلند را تنزل داده و به آنان تفهیم نموده است (ابن عربی، ۱۹۷۲، ج ۲، ص ۶۸). سه. در رسائل اخوان الصفا، مربوط به قرن چهارم، آمده است که انبیا بعد از دریافت وحی از ملائکه، برای هر گروه از مردم با زبان و الفاظی که در میان آنها متداول بود، از آن معانی تعبیر می‌کردند (ر.ک: اخوان الصفا، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۲). این سخن صرف نظر از صحت آن درباره ماهیت وحی، نظر اخوان الصفا را مبتنی بر عرفی بودن زبان دین و وحی بیان می‌کند.

چهار. بعضی از اندیشمندان معاصر تأکید کرده‌اند که زبان قرآن به شیوه تفاهم و تخاطب عرف عقلاست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای القا و ابلاغ پیام الهی به مردم، طریقه و زبان دیگری جز آن را گزینش نکرده است (برای نمونه، ر.ک: موسوی خوئی، ۱۳۹۴ق، ص ۲۸۱). این سخن به نحوی تأیید و تأکید بر نظریه «عرفی بودن زبان قرآن» است. این دیدگاه همچنان در میان نویسندگان مسلمان معاصر نیز طرفدارانی دارد (ر.ک: شرقای، ۱۹۸۰، ص ۹۲؛ خولی، ۱۹۸۲، ص ۴۹-۶۵؛ شهیدی، ۱۳۶۰، ص ۱۰-۵؛ خرمشاهی، ۱۳۷۴، ص ۹۵).

برخی از صاحب نظران معاصر نیز به دو تلقی از «عرفی بودن زبان قرآن» اشاره کرده و بین آنها تفکیک قایل

و استعاره و مانند آن برخوردار است، زبان وحی نیز همان عناصر را به کار می‌گیرد، و این‌گونه نیست که همه‌اش حقیقت یا مجاز و استعاره باشد، بلکه به مقتضای حال و طبیعت بیان، از آن عناصر استفاده می‌کند.

برخی از اندیشمندان معاصر نیز به عرفی بودن زبان قرآن به همین معنا اشاره کرده و آن را تقریباً مقبول دانسته‌اند (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۵، ص ۱۶).

ارزیابی: نسبت به احتمال فوق، باید گفت: شاید این تلقی از عرفی بودن زبان وحی نزدیک‌ترین احتمال به واقع است. زبان متون دینی، از جمله قرآن تا حد زیادی به همین معنا عرفی است؛ یعنی بسیاری از مطالب آن، عناصر و ویژگی‌های بیانی و بلاغی زبان مخاطبان را به مقتضای موضوع و حال و مقام بیان به کار بسته است. اما حکم به اینکه زبان قرآن سراسر عرفی است و خدا تمام مطالب خود را در قرآن به این زبان القا کرده، قابل اثبات و دفاع نیست. شاید بتوان گفت: خداوند در بیان احکام فقهی و عبادی، شیوهٔ عموم عقلا در مفاهمه را رعایت کرده و در سطح عمومی سخن گفته است، اما اینکه آیا اساساً جای مجازگویی در این‌گونه موارد هست یا خیر؟ و حد به‌کارگیری حقیقت و مجاز، کنایه، تمثیل و تشبیه در این قسم از آیات تا کجاست؟ تلقی دوم پاسخ روشنی برای این‌گونه سؤالات عرضه نمی‌کند.

از سوی دیگر، در قرآن معارف عالی و بلند معمولاً در قالب‌های استعاری، کنایی و تمثیلی ارائه شده که با سطح فهم و زبان عموم چندان همخوان نیست، بلکه باید آنها را از یک نظر غیرعرفی دانست. تکلیف این دسته از آیات طبق این تلقی چه می‌شود؟ آیا به صرف اشتغال بر مجاز و استعاره و تمثیل، همچنان در حیطهٔ زبان عرفی قرار می‌گیرند؟ آن‌گاه ویژگی قابل فهم بودن برای همگان و در سطح عموم بودن آنها چگونه تأمین می‌شود؟

ارزیابی: این احتمال روی صرف هم‌بانی با مخاطبان اولیه به عنوان وجه عرفی بودن تکیه دارد که در بخشی از سخن این‌عربی هم بر همین نکته تأکید شده بود. اما مقصود از «عرفی بودن» صرف هم‌بانی نیست، بلکه هم‌بانی شرط لازم و به‌منزلهٔ جنس (منطقی) برای عرفی بودن است، نه فصل ممیز آن؛ زیرا در یک جامعهٔ هم‌باز، می‌توان به زبان علمی، ادبی و رمزی هم سخن گفت، بی‌آنکه از دایرهٔ هم‌بانی خارج شده باشیم. طبق این تلقی از عرفی بودن، به هر یک از شیوه‌های فراعرفی هم که سخن بگوییم، ولی در آن هم‌بانی با عموم مخاطبان را رعایت کنیم، عرفی سخن گفته‌ایم. این در حالی است که زبان عرفی قسیم شیوه‌های دیگر زبان‌هاست.

از سوی دیگر، بعید است مقصود قایلان به عرفی بودن زبان وحی این معنا باشد؛ زیرا دین برای ارتباط با هر قومی ناچار از هم‌بانی با آنان است، وگرنه از اصل ارتباط با مخاطبانش بازمی‌ماند. بنابراین، اینکه باید وحی لغت و گویش قومی را به کار گیرد که درصدد رساندن پیام خویش به آنان است، امری ضروری است؛ اما سخن در این است که به چه نحوه و با چه شیوه‌ای کلام خود را القا می‌کند؟ عربی بودن قرآن امری ناشی از وضع زبانی مخاطبان وحی؛ اما صرف عربی بودن متن قرآن و تبعیت آن از اصول زبان عربی، ملازمه‌ای با عرفی بودن زبان قرآن ندارد. پس هم‌بانی با عرفی بودن یکی نیست.

تلقی دوم: سازگاری با قواعد و ویژگی‌های زبان

مخاطب

شاید منظور از «عرفی بودن زبان وحی» سازگاری آن با قواعد و ویژگی‌های کاربردی زبانی باشد که مخاطبان وحی با آن محاوره و مکاتبه می‌کنند؛ یعنی آن زبان اگر از عناصری همچون حقیقت و مجاز، کنایه، تمثیل و تشبیه

جاودانگی قرآن داریم، قابل جمع نیست؛ مثلاً، این کلام امام رضا علیه السلام را چگونه باید تحلیل کرد که فرمودند: خداوند قرآن را برای یک زمان یا برای یک نسل یا جامعه خاصی قرار نداده، بلکه قرآن در همه زمان‌ها نو است و برای هر گروه، تا روز قیامت تازه و باطراوت است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۸۰، روایت ۴۴).

تلقی چهارم: مطابقت وحی با انگاره‌های مخاطبان

چهارمین احتمالی که از «عرفی بودن زبان وحی» متصور است، اینکه وحی براساس انگاره‌ها و فهم ظاهری و نخست انسان‌ها سخن می‌گوید، هرچند آن فهم ظاهری خلاف واقع باشد، و اساساً دغدغه آن را ندارد که در این حالات، براساس واقعیت (حقیقت) مشی کند؛ مثلاً:

اگر اشیا را سبز می‌بینیم (همانند گیاهان) قرآن آنها را سبز توصیف می‌کند (یس: ۸۰) و اگر قرمز می‌بینیم، قرمز؛ و نمی‌گوید: سبزی یا قرمزی در ذات اشیا نیست و وابسته به منبع تابش نور و دستگاه بینایی آدمی است (ر.ک: شهیدی، ۱۳۶۰، ص ۷-۱۰).

یا میوه درخت زقوم را به سر شیاطین تشبیه می‌کند (صافات: ۶۲)، بدان‌روی که تصور اولیه عامیانه مردمان این بوده که شیطان زشت‌ترین موجودات است (طباطبائی، ۱۳۹۲ق، ج ۱۷، ص ۱۰۴). یا مثلاً، مراد از «جریان خورشید به سوی قرارگاهش» (یس: ۳۸)، همان حرکت روزانه و جابه‌جایی آن در فصول گوناگون در طی سال است که با ظواهر حواس خود درک می‌کنیم، نه اینکه بخواهد یکی از قوانین و واقعیت‌های عالم را آن‌گونه که هست، بیان کند (ر.ک: همان، ص ۹۰).

ارزیابی: درباره این تلقی از «عرفی بودن زبان وحی»، می‌توان گفت: اگر بپذیریم که روش دین در بیان برخی از

تلقی سوم: در حد فهم و درجه درک مخاطب بودن

احتمال دیگر درباره عرفی بودن زبان وحی این است که شیوه بیان در زبان وحی و متون دینی به نحوی در حد فهم و درجه درک مردم عصر نزول است. بنابراین، مفاهیم به کاررفته در زبان وحی و قرآن براساس شعور و فهم مخاطبان اولیه آن شکل گرفته و در همان سطح معنا دارد و فراتر از درک و تصور آنان چیزی القا نشده و منظور نیست.

ارزیابی: مراد از اینکه وحی «در حد فهم و درجه درک مردم عصر نزول است» چیست؟

اگر مراد این باشد که وحی و دین تعبیرات و کلمات خود را به گونه‌ای بیان داشته که سطحی از آن برای عموم مخاطبانش قابل فهم بوده و تصور روشنی از آنها برایشان حاصل می‌شده، مطلب درستی است، و بدین لحاظ، اطلاق «عرفی بودن» بر زبان وحی صحیح است و خود متون دینی هم مؤید این مطلب است.

اما اگر مراد این باشد که فهم مردم عصر نزول از وحی معیار نهایی ارزیابی آموزه‌های دینی بوده، یعنی همه آنچه را که وحی ارائه کرده، همان است که آنان می‌فهمیدند، نه معنایی فراتر از تصور، ادراک و سطح آگاهی آنها. در این صورت، باید گفت: این طرز تلقی از عرفی بودن زبان قرآن نادرست است؛ زیرا:

اولاً، شاهد بر چنین مدعای بزرگی همه جا وجود ندارد، بلکه در بررسی اولیه آیات قرآن، با نمونه‌های زیادی مواجه می‌شویم که دارای مفاهیم ژرف، معانی بلند و مقاصد عالی هستند که به یقین، از سطح آگاهی و فهم جامعه عصر نزول بالاتر و عمیق‌تر است.

ثانیاً، لازمه این تلقی محدود ساختن مخاطبان و وحی به مردم عصر نزول و ایستادن مفاهم و معارف قرآن در حد نیاز و فهم نسل‌های اولیه و عدم استمرار آن است. ثالثاً، این تلقی با روایاتی که در خصوص جامعیت و

پا افتاده بودن مفاهیم و امثال آن، که از لوازم زبان عرفی است، در بیانات قرآن نمی‌توان چیزی سراغ گرفت. علاوه بر آن، صرف‌آگاهی از اصول لفظی و قواعد ادبی برای فهم زبان عرفی کافی است، اما برای فهم زبان قرآن کافی نیست. اما آنچه برخی صاحب‌نظران از آن به «زبان عقلا» یا «زبان عرفی» به معنای عام یاد کرده‌اند، همان تلقی دوم از «عرفی بودن زبان قرآن» در میان چهار تلقی مذکور است که درباره آن گفتیم: این تلقی از عرفی بودن زبان قرآن تا حد زیادی مقبول و معقول به نظر می‌رسد؛ اما بر کل آیات تطبیق نمی‌کند. تلقی دوم از زبان عرفی، که توسط این اندیشمند مطرح و به درستی نامقبول اعلام شده، به معنای خالی بودن آیات قرآن از بیان مجازی و استعاری و کنایه‌ای است که تنها برخی از ظاهرگرایان و پیروان اهل حدیث به آن قایلند و ناصواب است. اما اینکه آیا قایلان به حقیقی بودن همه بیانات قرآنی از این طرز تلقی به «عرفی بودن زبان قرآن» تعبیر کرده‌اند یا نه، اطلاع و سندی برایش نیافتیم.

تلقی پنجم: کاریست زبان عرفی به صورت محدود و مشروط (نظریه مختار)

با توجه به مفهوم «زبان عرفی» و احتمالات چهارگانه‌ای که در معنای «عرفی بودن» زبان وحی بیان کردیم، عرفی شمردن زبان قرآن به صورت مطلق و دقیقاً با همان معنا و ویژگی‌هایی که در ابتدای این مقاله برای زبان عرفی بیان کردیم، صحیح نیست. همچنین این رأی، که قرآن همه آیاتش به زبان عرفی بیان شده، نادرست است، بلکه حق آن است که بگوییم: قرآن در آیات زیادی این زبان را به کار گرفته است، اما دقایقی را در آن لحاظ کرده که در شیوه بیان عرف و زبان عرفی کمتر مورد توجه و رعایت قرار می‌گیرد. عرفی دانستن زبان قرآن به طور مطلق و در گستره کل

مسائل و مقاصدش همین شیوه است و حتی با تمسک به این تلقی می‌توان برخی از مشکلات زبانی متون و حیاتی را حل کرد، اما این نظر تالی فاسدهایی دارد که نمی‌توان بدان‌ها ملتزم شد.

اساساً این دیدگاه از پاسخ به این پرسش ناتوان است که در این صورت، متن وحی با واقعیت چه رابطه‌ای خواهد داشت؟ آیا بر فرض ناسازگاری باورهای مخاطبان با واقع، واقعیت را می‌پذیرد یا رد می‌کند؟ بدون تردید، سخن گفتن بر اساس یک سلسله انگاره‌های ابتدایی خلاف واقع، هیچ‌گاه با تأیید واقعیت و دغدغه ملاحظه آن، سازگاری ندارد، بلکه این عمل در حقیقت، صحنه گذاشتن بر آن انگاره‌ها و باطل دانستن واقعیت‌هاست. آن‌گاه آیا قرآن با فاصله گرفتن از واقعیت‌ها می‌تواند به اهداف هدایتی خود دست یابد؟ و آیا در این صورت، با اوصافی همچون «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت: ۴۱-۴۲) و «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (طارق: ۱۳-۱۴) ناسازگار نخواهد بود؟

به نظر می‌رسد این تلقی از عرفی بودن زبان وحی و قرآن از اساس با حقیقت آن ناسازگار است و جواز ورود یا پذیرش هر ایده باطلی را در ساحت وحی الهی صادر می‌کند. بنابراین، نظریه «عرفی بودن زبان قرآن» ضمن اینکه صورت منسجم و منقح و واحدی از آن در دست نیست و تلقی‌های مختلفی از آن وجود دارد، دارای مشکلاتی است که با توجه به آنها نمی‌توان آن را به عنوان نظریه زبان قرآن پذیرفت؛ زیرا بر اساس نظریه، با هر تلقی که منظور شود، نه می‌توان مضمون و مراد تمامی آیات را با زبان عرفی فهم و تحلیل و تبیین کرد و نه شیوه بیان عرفی مأخوذ در قرآن، تماماً با زبان عرفی مدنظر این نظریه (یعنی: زبان متداول در بین عموم مردم) مشابهت و همگونی دارد؛ زیرا از تسامح و سهل‌انگاری، اختلاف و ناسازگاری، پیش

۴. امتیاز دیگر در این باب، آن است که هرچند وحی در فرازهایی به زبان عرفی مطالبش را عرضه داشته، اما همان جا سطح مفاهیمی را که به کار بسته از سطح مفاهیم معمول و متداول در عرف بالاتر است. به این نکته می‌توان عنصر فصاحت و بلاغت را هم افزود که درجات نازل آن معمولاً در زبان عرفی مشاهده می‌شود؛ ولی کلام باری تعالی حتی در بیانات عرفی‌اش، دارای مرتبه بالایی از فصاحت و بلاغت است.

البته از این نکته نباید غفلت کرد که «زبان عرفی» به معنای «زبان عرف عقلاهی اهل محاوره»، خود مشتمل بر به‌کارگیری مجاز، تشبیه، تمثیل، کنایه و مانند آن است. از این رو، طبعاً انتظار آن است که در قرآن هم جایی که از زبان عرفی برای بیان مقاصد الهی استفاده شده، بتوان همان خصوصیات و ویژگی‌های بیانی عرف اهل محاوره را سراغ گرفت. این حقیقت - فی الجمله - در زبان قرآن متجلی است، لیکن حد و حدود این مشابَهت معلوم نیست و آیاتی که در آنها مجاز و استعاره به‌کاررفته معمولاً در سطح عموم نیستند.

۵. سرانجام اینکه سخن خداوند به هر شیوه و زبانی که بیان شده باشد، رعایت مطابقت آن با واقع و حق بودنش و لحاظ شأن و اوصاف گوینده در آن حتمی است؛ اما در زبان عرفی، رعایت این ویژگی حتمی نیست. در زبان عرفی، بسیاری از امور مسلم انگاشته می‌شود و حتی بسیاری از سخنان دایر مدار مشهوراتی است که هیچ پایه و مایه‌ای ندارد و حساسیتی هم به این نکته در عرف نیست. بنابراین، به‌کارگیری زبان عرفی در قرآن هیچ‌گاه به معنای آن نیست که بیانات قرآنی دربردارنده چنین ضعف‌هایی است. کاستی‌ها و مشکلاتی را که زبان عرفی به لحاظ ماهیت عرفی بودنش داراست، نمی‌توان در کلام و حیانی قرآن یافت. از این رو، می‌توان گفت: با اینکه قرآن

آیات، علاوه بر ناهمخوانی این مدعا، با ویژگی‌های زبانی بسیاری از آیات و بیانات قرآن، دارای مشکلات و تالی فاسدهایی است که مانع پذیرش این دیدگاه می‌گردد؛ از جمله:

۱. در کلام عرف، مسامحه راه دارد؛ زیرا در زندگی اجتماعی، پای قیاس باز است و ادراکات عموم افراد نسبت به جهان خارج محدود است و محدودیت درک، سهل‌انگاری را افزون می‌کند. اما این نقیصه را نمی‌توان در کلام الهی سراغ گرفت؛ زیرا او به همه چیز احاطه علمی دارد و محدودیتی در شناخت حقایق و واقعیات عالم برایش متصور نیست. بدین‌روی، وقتی از چیزی سخن می‌گویند، به هر جنبه‌ای از آن که نظر داشته باشد، به مقتضای علم و حکمتش در بیان مقصود خود تسامح نمی‌کند، بلکه این دسته از بیانات قرآنی در یک دقت عرفی و نه تسامح القا شده‌اند.

۲. برای فهم کلام عرف، اکتفا به قواعد ادبی و اصولی لفظی و آشنایی با لغت کافی است؛ ولی برای فهم کلام خدا اکتفا به این امور کافی نیست؛ زیرا الفاظ به‌کارگرفته شده در کلام الهی، در عین اینکه از یکدیگر جدا هستند، به یکدیگر متصل‌اند و هر یک بیانگر دیگری است (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۲ق، ج ۳، ص ۷۵؛ ج ۵، ص ۴۱۷-۴۱۸). پیوستگی کلمات و مفاهیم کلیدی قرآن در یک شبکه درهم‌پیوسته و یک کل سازماندار، فهم قرآن را نگرشی مجموعه‌ی و یکپارچه به کل آیات در سایه مقولاتی همچون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و عام و خاص نیازمند می‌سازد. این ویژگی زبان قرآن را از زبان عرفی معمول فراتر می‌برد.

۳. از نقاط فارق بین کلام رایج عرفی و گفتار وحی به زبان عرفی، این است که اختلاف و ناهمخوانی در کلام خدا منتفی است، اما تسامح و ملموس‌نگری عرف، کلام و زبان رایج عرفی را دچار اختلاف و تناقض در تعبیر و معنا می‌کند.

«مطلب» دست و پایی دارد، این تعبیر کاملاً عرفی است؛ یعنی این مطلب به ذهن من راه یافت [و خطور کرد]. بنابراین، اگر در مورد خدا گفته شود: «جاء ربك» معنایش آن نیست که خدا پا دارد و راه می‌رود یا در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چنین نیست که خداوند مانند پادشاهی بوده و بر کرسی حکومت نشسته و نشیمنگاهی داشته باشد، بلکه تعبیری است عرفی، و هرگاه بخواهند بگویند کسی در مقام خاصی مشغول فعالیت می‌شد این تعبیر را به کار می‌برند و... عرف چنین تشبیهات و استعارات و کنایاتی را به کار می‌برد. اما اگر کسی دقت نداشته باشد ممکن است در ابتدا ذهنش مشوش شود. پس زبان دین [و قرآن] (در برخی موارد و جهات) همان زبان عقلایی و عرفی است (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۵، ص ۱۸)؛ طبعاً با این ملاحظه که جهات نقص و تسامحات رایج عرفی باید از بیانات قرآنی سلب شود.

زبان قرآن، لسان قوم و فرهنگ زمانه

از بحث‌هایی که در زمینه عرفی بودن زبان قرآن، در سال‌های اخیر در کانون توجه قرآن‌پژوهان واقع شده، مسئله «بازتاب فرهنگ زمانه» در قرآن و پیوند آن با مفهوم «لسان قوم» است. قرآن در یکی از آیاتش بیان می‌کند که پیامبران به زبان قوم خویش با آنان سخن می‌گفتند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴)، اولاً، معنای لسان قوم چیست؟ ثانیاً، زبان قوم و فرهنگ قوم چه نسبتی با هم دارند؟ ثالثاً، زبان قرآن رابطه‌اش با زبان قوم و فرهنگ آنان چگونه است؟

الف. تصورات گوناگون از «لسان قوم»

برخی از نویسندگان چند تصور و احتمال را درباره لسان قوم (زبان قوم) مطرح کرده‌اند:

زبان عرفی را در عالی‌ترین شکلش به استخدام درآورده، اما در عین حال، از مشکلات و نقایص آن پیراسته است. اما اینکه چرا قرآن زبان عرفی را برای بیان بخشی از مطالبش به کار گرفته، پاسخش را باید در اهداف نزول قرآن، نوع موضوعات و مطالب آن جست‌وجو کرد که به نوبه خود، به فلسفه ارسال رسولان و انزال کتاب‌های آسمانی بازگشت دارد. از آنجا که هدف انبیا چیزی جز هدایت مردم نیست و قرآن نیز کتاب هدایت و رشد و فرقان و نور است، بنابراین، باید از زبانی استفاده کند که قابل درک و فهم عموم مردم باشد (ر.ک: کامران، ۱۳۷۴، ص ۱۴۶). از سوی دیگر، عمومیت زبان و وضوح بیان دینی اقتضا دارد که در برخی قلمروها، شیوه‌ای را به کار بندد که برای همگان، از عالم و عامی، قابل درک باشد. شیوه بیان عرفی چنین مقصدی را به خوبی تأمین می‌کند و این نکته، خصیصه عرفی بودن زبان مستون دینی، از جمله قرآن را در محدوده گزاره‌های موردنظر بیشتر تأیید و تأکید می‌کند.

با توجه به نکات پیش‌گفته، می‌توان با نظر برخی از محققان در این زمینه تا حد زیادی موافق بود: به طور قطع، بسیاری از گزاره‌های دینی، بخصوص در متون اسلامی و قرآن، به همان زبان عرفی و محاوره‌ای [القا شده] است که همه عقلا در زندگی خود دارند، بدون آنکه هیچ تصرفی در آنها شده باشد؛ مثلاً وقتی (خداوند) می‌گوید: رکوع و سجده کنید، این به همان زبان محاوره‌ای است و معنای عرفی آن موردنظر است... در بعضی جاهای قرآن، تعبیرهای بسیار ظریفی وجود دارد که اگر قدری دقت کنیم، می‌بینیم که عقلا نیز در تعبیرهای خود، همین مطلب را به کار می‌برند؛... [مثلاً ما] در مسائل معنوی و غیرحسی، تعبیر آمدن و رفتن را به کار می‌بریم؛ می‌گویند: «مطالبی که به ذهن من آمد»، این سخن معنایش آن نیست که واقعاً

۱. «زبان قوم» یعنی: لغت ایشان؛ عبری، عربی، فارسی و...؛

۲. «زبان قوم» یعنی: رعایت سطح و افق فکری آنان؛

۳. «زبان قوم» یعنی: علاوه بر رعایت لغت و سطح افق فکری آنان، سخن گفتن در قالب مفاهیمی که هویت اجتماعی و مشخصه‌های عصر (مخالفتان) اقتضا می‌کند؛ اما در عین اینکه برای مخاطبان قابل فهم است، قابلیت آن را دارد که با هویت‌های دیگر و مخاطب‌های گوناگون ارتباط برقرار کند (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۶ الف، ص ۴۶).

به نظر می‌رسد معنای درست و قابل دفاع از «زبان قوم» در آیه، مفهوم سوم باشد. بنابراین، می‌توان گفت: پیامبران برای مخاطبان عصر نزول طوری سخن می‌گفتند که اولاً، به لغت خودشان بود و بدین‌روی، بین آنها و مردم ناهم‌زبانی و غرابتی پیش نمی‌آمد. ثانیاً، متناسب با سطح و افق فهم توده مردم بود. از واژگان و مفاهیمی استفاده می‌کردند که در عرف آن جامعه، رایج بود. ثالثاً، آن مفاهیم را از فرهنگی گرفته بودند که آنها با آن مانوس بودند (ر.ک: همان؛ طباطبائی، ۱۳۹۲ ق، ج ۱۲، ص ۱۶).

ب. لوازم سخن گفتن به زبان قوم

با توجه به مفهوم و معنایی که از «زبان قوم» پذیرفته شد، شایسته است بدانیم به زبان قوم بودن کلام وحی لوازم اجتناب‌ناپذیری دارد که در ذیل، به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. سخن گفتن به زبان قوم در ابلاغ وحی، مانع آن خواهد بود که پیامبری برای خود دستگاه زبانی خاصی را پدید آورد که هویت اجتماعی و مشخصه‌های علمی، فرهنگی، جغرافیایی، روحی و روانی عصر در آن نباشد؛ اگرچه می‌تواند برخی واژگان را در اصطلاحاتی جدید به کار برد که این امر در عرف عقلاً نیز رایج است (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۶ الف، ص ۴۸).

۲. به زبان قوم بودن سخن انبیا مستلزم آن است که از ادبیات قوم، نحوه سخن گفتن، استدلال کردن، سوگند خوردن، نحوه تشبیه و تمثیل، فن ایراد خطابه و القای مطلب آنان سود جویند؛ زیرا برقراری ارتباط، تفهیم و تفاهم، جذب و تجاذب جز از این طریق ممکن نیست (ر.ک: همان، ص ۴۸-۴۹).

۳. به زبان قوم بودن سخن خدا مقتضی آن است که پیام‌آور الهی تا آنجا که می‌تواند از واژه‌های مورد استفاده در باب جهان‌بینی و اعتقادات جامعه را حفظ، اصلاح و تصحیح کند (ر.ک: همان، ص ۴۹).

۴. یکی دیگر از لوازم «به لسان قوم بودن» دعوت انبیا، آن است که آرزوها و عادات و خواسته‌های طبیعی مردم، آن مقدار که قابل تحمل است و با ارزش‌ها مبیانتی ندارند، به طور طبیعی در زبان آنها (انبیا) راه می‌یابد و از مثل‌های متداول برای انکار، معارضه و بیان استحاله چیزی استفاده می‌کنند (ر.ک: همان، ص ۴۹).

۵. سخن گفتن به زبان قوم موجب می‌شود که یافته‌های علمی و تاریخی مقبول جامعه آن عصر، که طرح و مقابله با آن برای مخاطبان قبایل هضم نیست، به‌طور صریح در کلمات و بیانات رسولان نمود پیدا نکند؛ گرچه به گونه‌ای هم سخن نمی‌گویند که آن نظریه‌ها را تأیید و تثبیت کند (ر.ک: همان، ص ۵۱).

ج. زبان عرفی و شبیه بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن

نظر به ویژگی‌ها، لوازم و پیامدهای سخن گفتن با زبان قوم و قرابت آن با زبان عرفی، ممکن است شبیه یا شبهاتی در باب زبان وحی و قرآن مطرح گردد که نیازمند بررسی و پاسخ درخور است:

یکی از این شبهات آن است که قرآن متأثر از عادات و رسوم عصر نزول بوده و فرهنگ آن زمانه را بازتاب داده

آنها را در قالبی ریخته و برای بیان آنها از الفاظ و کلماتی استفاده کرده است که جنبه بشری دارند و از این کار ناگزیر هم بوده است؛ زیرا برای تفهیم و ابلاغ سخن به مردم، هر پیامبر چاره‌ای جز این نداشته که مقصود خود را در قالب کلمات و جملاتی بیان کند که در میان مردم رواج دارد. اگر بناست واژه‌ها وسیله انتقال معانی و مقاصد باشند، هیچ انسانی نمی‌تواند بدون الفاظ متداول مردم عصر خود، آن معانی و مفاهیم را به دیگران منتقل کند (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۵، ص ۶۱). از این رو، هم‌زمانی و هم‌سخنی شرط اول برای ابلاغ پیام وحی است.

۲. از سوی دیگر، می‌دانیم که قرآن در زمان و موقعیت جغرافیایی خاص و در میان مردمی از قبایل گوناگون و دارای دیانت‌های متعدد، با فرهنگ، پیشینه تاریخی و عادات متفاوت نازل شده است. بنابراین، طبیعی است که برای امکان و رعایت تفهیم و تفاهم، با همان واژه‌ها و تعبیرهای مخصوص دینی، اعتقادی و اجتماعی‌شان با آنان سخن گفته باشد (ر.ک: همان، ص ۶۲).

۳. نکته دیگری که در باب «لسان قوم» باید بدان توجه کرد این است که قرآن در موقعیت و شرایط خاص تاریخی و جغرافیایی، برای مردم حجاز نازل شده است. بدین روی، انتظار می‌رود که تا حدی واقعیت‌ها و خواسته‌های طبیعی مردم آن سامان و جامعه عصر نزول در بیان وحی قرآنی جلوه کرده باشد.

۴. از دیگر واقعیت‌های انکارناپذیر، که در زبان قرآن بازتاب داشته، «اسباب نزول» است. وحی قرآنی کمابیش ناظر به جزئیات دوره نزول است. پس بی‌گمان، چهره‌ای خاص از حوادث و رویدادها و عوامل آن دوره به عنوان یک سلسله از واقعیات، در قرآن انعکاس یافته است.

است. دسته‌ای از این آیات فرهنگ و آداب مردم جاهلی را نشان می‌دهد. برخی دیگر نیازها و خواسته‌های مردم آن عصر را ترسیم می‌کنند. بعضی هم نمایانگر ارزش‌ها، دانستنی‌ها و باورهای مردم حجاز است. انعکاس این مطالب در قرآن در درجه اول، به سبب هم‌زمانی آن با مردم زمان نزول است؛ زیرا زبان آئینه تمام‌نمای فرهنگ، باورها، هنجارها، آداب و عادات هر قومی است، و در مرحله بعد، مقتضای رنگ عرفی پذیرفتن و تعبیر بشری یافتن وحی است. حال، با این اوصاف، مسئله وحیانی بودن و جاودانگی و جهانی بودن قرآن چه می‌شود؟ علاوه بر این، پذیرش این مطلب با نقش هدایتگری قرآن نیز ناسازگار می‌افتد (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۵، ش ۴۹-۵۰).

به این شبهه پاسخ‌هایی داده شده که هر یک در جای خود تا حدی مناسب و مفید است (برای نمونه، ر.ک: ایازی، ۱۳۷۵؛ همو، ۱۳۷۶ الف؛ همو، ۱۳۷۶ ب؛ همو، ۱۳۷۶ ج). اما به نظر می‌رسد آنچه ما را در حل این‌گونه شبهات به صورت اساسی یاری می‌کند، تفسیر صحیح و معقول «لسان قوم» و تلقی درست از مسئله «هم‌زمانی وحی با بشر» است.

بیان اجمالی این تفسیر آن است که قرآن «به زبان قوم» است، نه «زبان قوم». «به زبان قوم بودن» مقرون و ملازم با یک سلسله ویژگی‌های واقعی جدایی‌ناپذیر از آن است. با تحلیل این ویژگی‌ها، می‌توان تلقی درست و دقیق‌تری از هم‌زمانی قرآن با زبان قوم و به تبع آن، بازتاب فرهنگ زمانه در متن و مفاد وحی قرآنی به دست داد. برای ارائه تصویری معقول از رابطه لسان قوم با زبان قرآن، باید به چند نکته به عنوان مقدمه توجه کنیم:

۱. بی‌شک، وحی از سوی خدا بر پیامبران نازل شده، پس معانی و حقایق قرآن از سوی خداست. اما نازل‌کننده

د. تحلیل رابطه لسان قوم و زبان قرآن

با توجه به نکات یادشده، می‌توان رابطه «لسان قوم» و «زبان قرآن» را به صورت ذیل تحلیل و ترسیم کرد:

وقایع و حوادث زمان نزول و بازتاب برخی از آنها در قرآن، هیچ‌گاه به معنای محدود کردن پیام وحی به زمان خاصی نیست و با جاودانه بودن آن هم مغایرتی ندارد؛ زیرا اولاً، این موارد به لحاظ تعداد محدود است، به اعتقاد برخی این تعداد به قریب ۴۶۰ نمونه محدود است (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۵). حتی در همین موارد هم هرچند سبب یا شأن نزول آنها خاص است، ولی جهت‌گیری آیات عام است. بخش مهم‌تر و اکثری آیات را مسائلی تشکیل می‌دهد که جنبه عام و کلی دارد و عمدتاً در زمینه بیان مسائل اعتقادی، احکام عملی، اندیشه و روش سیر و سلوک و اخلاق فردی و اجتماعی است و قریب یک سوم آیات هم مربوط به عالم آخرت، معاد و قیامت است که قهراً نمی‌تواند محدود به زمانی خاص باشد، و یا آیات زیادی هست که بازگوکننده قصص پیشینیان است که جنبه عبرت‌آموزی و هدایت‌بخشی دارد (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۶، ص ۶۳-۶۴).

بر این اساس، می‌توان گفت: «به زبان قوم سخن گفتن» قالبی است که قرآن بر اساس یک سلسله ضرورت‌ها و واقعیت‌ها، آن را برای ارتباط با بشر برگزیده است، اما قرآن هرگز «زبان قوم» و آیین فرهنگ زمانه نزول نیست؛ یعنی قرآن هویت و زبانی مستقل دارد که از واژگان و مفاهیم قوم بهره می‌گیرد؛ حال و مقال و سطح ذهنی آنان را رعایت می‌کند؛ واژگان قوم را می‌آورد و از زبان آنها با عنوان نقطه رابطه و سکوی تفهیم و تفاهم استفاده می‌کند؛ و با اینکه نمودها و ساختار زبان قوم در آن انعکاس یافته، اما پیامش برای همه اقشار است و محدود

به زمان خاصی نیست و از اهداف اصلی دین خارج نمی‌شود (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۶، ص ۴۵).

به دیگر سخن، قرآن به زبان قوم است؛ یعنی سطح واژگان و نحوه القای مطالب در آن، به گونه‌ای است که عاری از صبغه تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی آن عصر نیست و از آن به عنوان ابزار برای مقصود سود برده و حقایق بلند و معارف عالی را با زبان محسوس و قابل فهم به مردم منتقل می‌کند. از سوی دیگر، هر باور و دیدگاهی را نمی‌پذیرد و در این زمینه، انتخابگر و فعال است و چیزی را برمی‌گزیند که با ارزش‌هایش تنافی نداشته باشد، و به گونه‌ای ارتباط برقرار می‌سازد که با حقایق جهان متعارض نباشد (ر.ک: ایازی، ۱۳۷۵، ص ۵۸)؛ و این ارتباطها با زبان قوم هرگز به معنای بازتاب فرهنگ زمانه، - آن‌گونه که برخی قایلند - در قرآن نیست.

برخی از قرآن‌پژوهان گفته‌اند: چون قرآن به زبان عربی بوده، به‌ناچار از شیوه‌های کلامی عرب استفاده کرده است؛ یعنی اگر می‌خواستند استعاره و تشبیهی به کار برد از شیوه عربی استفاده نموده، نه از زبان رومی یا فارسی...؛ اما اینکه تحت تأثیر فرهنگ عرب قرار گرفته، سخن‌نادرستی است (ر.ک: معرفت، ۱۳۷۶، ص ۲۱ و ۲۲).

در سایه توضیح و تحلیلی که ارائه شد، ارتباط زبان قوم با زبان قرآن از یک‌سو، و نسبت این دو با بازتاب فرهنگ زمانه از سوی دیگر، روشن شد و جایی برای آن قبیل شبهات که ابتدا ذکر کردیم، باقی نخواهد ماند. در ضمن، مجال پرداختن به تک‌تک شبهات ایرادشده در این باره و سپس نقد و ارزیابی هریک از آنها، پژوهشی مستقل می‌طلبد که از حوصله این مقاله خارج است (برخی قرآن‌پژوهان این موضوع را بررسی کرده‌اند. ر.ک: ایازی، ۱۳۷۵؛ همو، ۱۳۷۶ الف؛ همو، ۱۳۷۶ ب؛ همو، ۱۳۷۶ ج).

نتیجه‌گیری

این کمتر از یک پنجم آیات را دربر می‌گیرد و توسعه و تعمیم این شیوه بیان به همه آیات و مجموعه قرآن، ناصواب است. توحید، صفات خداوند، حقایق لاهوتی، معارف الهی، امور غیبی، عبرت‌های تاریخی، حقایق جهان‌شناختی و بسیاری از مسائل دیگر هیچ‌کدام در قرآن به زبان عرفی القا نشده و با مفاهیم و سبک و سیاق مفاهمه رایج در عرف هم قابل فهم و تحلیل نیست.

۵. استفاده از مجاز، کنایه، استعاره، تشبیه و مانند آن در قرآن، که در عرف عقلا هم مرسوم است، زبان قرآن را تماماً عرفی نمی‌کند.

۶. پذیرش بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن معارض با وحیانی بودن، جاودانه بودن، جهانی بودن و هادی بودن قرآن است و حل در گرو تفسیر درست و تبیین صحیح مفهوم «لسان قوم» است. تفسیر صحیح آن، این است که قرآن «به لسان قوم» است، نه «لسان قوم»؛ یعنی شیوه بیان، سطح واژگان و نحوه القای مطالبش به گونه‌ای است که صبغه تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی جامعه عصر نزول در بیانات و ساختار زبانی آن منعکس شده، اما قرآن به صورت انتخابگرانه و بر مدار پالایش و تصحیح، با واقعیات جامعه نزول برخورد کرده است و هرگز آینه‌وار، فرهنگ و ایده‌آل‌ها و باورها و هنجارهای آنان را منعکس نکرده است.

۱. زبان عرفی به شدت متأثر از آگاهی، عقاید، فرهنگ و آداب و رسوم قومی و نژادی و منطقه‌ای است و مهم‌ترین ویژگی آن نداشتن دقت و عمق، فراوانی مسامحه و مبالغه، حمل خصیصه فرهنگی قوم، اشمال بر مجاز، تشبیه، کنایه، تمثیل و تبعیت از قواعد محاوره و اصول لفظی و لغوی است.

۲. سه تلقی از عرفی دانستن زبان قرآن مردود و غیرقابل دفاع است: الف. «عرفی بودن» به معنای عربی بودن و هم‌زبانی با مخاطبان، که با اصطلاح زبان عرفی انطباق ندارد و صرف هم‌زبانی، عرفی بودن را در پی نمی‌آورد. ب. «عرفی بودن» به معنای تنزل بیان قرآن در حد درک مردم عصر نزول و نه فراتر از آن، که با جاودانگی و جهانی بودن قرآن و نیز با مضمون بسیاری از آیات و روایات مرتبط همخوان نیست. ج. «عرفی بودن» به معنای سخن گفتن بر اساس سلسله‌ای از انگاره‌های ابتدایی خلاف واقع که با هادی بودن، حق بودن، قول فصل بودن قرآن و عدم ورود باطل در آن ناسازگار می‌افتد. اما عرفی شمردن زبان قرآن به معنای سازگاری آن با قواعد و ویژگی‌های زبان مخاطبان تا حد زیادی معقول و مقبول به نظر می‌رسد.

۳. انتساب شیوه بیان عرفی به قرآن، با توجه به مجموعه ویژگی‌های زبان عرفی، صحیح نیست. البته قرآن از قواعد و خصایص زبان مخاطبان برای بیان مقاصد خود در بخشی از تعالیمش سود جسته و زبانش عرفی است، اما پیراسته از نقایصی همچون مسامحه و سهل‌انگاری، اختلاف و ناهمخوانی، نازل بودن سطح مفاهیم و مطالب، ابتنا و اکتفا بر مشهورات و مسلمات.

۴. گرچه شیوه بیان قرآن در حوزه بیان احکام و تکالیف به سبک بیان عمومی و شیوه عرفی است، اما

منابع

- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۹۷۲، *الفتوحات المکیة*، تحقیق عثمان یحیی، قاهره، المكتبة العربیة.
- اخوان‌الصفاء، بی‌تا، *رسائل اخوان‌الصفاء*، بیروت، دار صادر.
- اخوان صراف، زهرا، ۱۳۸۳، «عرفی بودن زبان قرآن»، *بینات*، ش ۴۲، ص ۷۹-۶۴.
- ایازی، سیدمحمدعلی، ۱۳۷۵، «قرآن و فرهنگ زمانه»، *نامه مفید*، ش ۸، ص ۷۸-۴۹.
- ، ۱۳۷۶ الف، «پژوهشی درباره زبان قوم در قرآن»، *نامه مفید*، ش ۹، ص ۵۸-۳۵.
- ، ۱۳۷۶ ب، «نقد و بررسی نظریه بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن»، *نامه مفید*، ش ۱۰، ص ۶۹-۳۹.
- ، ۱۳۷۶ ج، «نقد و بررسی نظریه قرآن و تأثیر و وابستگی به فرهنگ زمانه»، *نامه مفید*، ش ۱۱، ص ۲۱-۴.
- ایزدخواه، محمدابراهیم، ۱۳۷۹، «نظریه متعالی بودن زبان قرآن»، *صحیفه مبین*، ش ۲۲، ص ۱۰۱-۸۴.
- باربور، ایان، ۱۳۶۲، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- حسینی، سیدموسی، ۱۳۷۵، «گرایش علمی در تفاسیر معاصر»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۸ و ۷، ص ۱۲۷-۹۸.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۴، «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم»، *بینات*، ش ۵، ص ۹۷-۹۰.
- خولی، امین، ۱۹۸۲، *التفسیر، نشأته، تدرجه و تطوره*، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
- دامن‌پاک‌مقدم، ناهید، ۱۳۸۰، *بررسی نظریه عرفی بودن زبان قرآن*، تهران، تاریخ و فرهنگ.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۸۸، «زبان قرآن عرف عام و خاص»، *پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم*، سال اول، ش ۳، ص ۱۰۰-۹۷.
- شاطبی، ابواسحاق ابراهیم‌بن موسی، بی‌تا، *المواقفات فی اصول الاحکام*، بی‌جا، دار احیاءالکتب العربیة.
- شرفاوی، عفت‌محمد، ۱۹۸۰، *قضایا انسانیة فی اعمال المفسرین*، بیروت، دارالنهضة العربیة.
- شهیدی، فضل‌الله، ۱۳۶۰، *رابطه و تفاوت قرآن و کتاب‌های علمی*، بی‌جا، بی‌نا.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۲ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ط. الثانية، قم، اسماعیلیان.
- کاملان، محمدصادق، ۱۳۷۴، «خدا در آئینه جمال و جلال»، *نامه مفید*، ش ۱، ص ۱۵۴-۱۳۵.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحارالانوار*، بیروت، دار احیاءالتراث العربی.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۵، «زبان دین (میزگرد)»، *معرفت*، ش ۱۹، ص ۱۸-۸.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۶، «زبان قرآن (گفت‌وگو)»، *اندیشه حوزه*، ش ۱۱ و ۱۰، ص ۲۳-۱۷.
- ملکی میانجی، محمدباقر، ۱۳۷۷، *نگاهی به علوم قرآنی*، ترجمه علی‌نقی خدایاری، قم، خرم.
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم، ۱۳۷۶، «مشکل ما در فهم قرآن»، *نامه مفید*، ش ۸، ص ۲۴-۴.
- موسوی خوئی، سیدابوالقاسم، ۱۳۹۴ ق، *البیان فی تفسیر القرآن*، قم، المطبعة العلمیه.
- نجمی، محمدصادق و دیگران، بی‌تا، *شناخت قرآن*، بی‌جا، بی‌نا.
- نکونام، جعفر، ۱۳۷۷، «نظریه عرفی بودن زبان قرآن؛ کارایی‌ها و توهمات»، *معرفت*، ش ۲۴، ص ۴۵-۴۳.
- ، ۱۳۷۸، «عرفی بودن زبان قرآن»، *صحیفه مبین*، ش ۲۰، ص ۲۵-۱۳.